

ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری انقلاب فرهنگی مبتنی بر علوم انسانی*

سردار فتوحی^{۱*}

نعمت‌الله فاضلی^۲

چکیده

هدف: انقلاب فرهنگی در ۱۳۵۹ عملیاتی شد و دانشگاه‌ها را به تعطیلی کشاند. این انقلاب به دلیل مقابله با رویکردهای غربی که از مجرای علوم انسانی وارد دانشگاه‌ها شده بودند به وقوع پیوست. در واقع با وقوع انقلاب فرهنگی این پرسش مطرح می‌شود که چگونه مبنا و منشأ تاریخی مخالفت با علوم انسانی شکل گرفت و منتهی به انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) شد؟

روش‌شناسی پژوهش: این پژوهش با استفاده از پارادایم پژوهش کیفی و روش پژوهش تحلیل تبارشناسانه می‌باشد و شیوه‌ی گردآوری داده‌ها اسنادی است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که منشأ انقلاب فرهنگی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که فرایند طبیعی تاریخ ایران مبدل به پروژه‌ای ساختگی، تحمیلی و تصنعی شد و نقطه صفر زمانی (آغاز) در وقوع انقلاب فرهنگی، ۱۶ آذر ۱۳۳۲ می‌باشد که شکل بارز مقابله با غرب بود که از این تاریخ تا وقوع انقلاب فرهنگی، مقابله با هر تجلی و شکلی از غرب (از جمله علوم انسانی) تقویت و مستحکم شد.

نتیجه‌گیری: نتیجه‌ای که از این پژوهش حاصل می‌شود انقلاب فرهنگی اوج مقاومت در برابر تحمیل و جعل تاریخی بود که توسط غرب در کودتای ۲۸ مرداد اعمال شد. همچنین نتایج بیانگر آن است که انقلاب فرهنگی صفحه‌ی جدیدی از تاریخ ایران نیست بلکه ادامه‌ی خطوط همان صفحه‌ای است که با ۱۶ آذر رقم خورد و مقابله با هر گونه ورود غرب (محصولات غربی) بود.

کلیدواژه: علوم انسانی، علوم بومی، حاکمیت، دانشگاه، غریزدگی

*. این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای سردار فتوحی در پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری می‌باشد.

Email: fotohis@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری سیاستگذاری فرهنگی پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی (نویسنده مسئول)

Email: Nfazeli@hotmail.com

۲- دانشیار انسان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

انقلاب فرهنگی با پیام امام خمینی(ره) در نوروز ۱۳۵۹ آغاز شد که تأکید داشتند «باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به‌وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی... (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۲: ۲۰۷-۲۰۸).

سخنرانی امام خمینی(ره) در ایامی بود که دانشگاه‌ها تعطیل بودند و با بازگشایی دانشگاه (بعد از تعطیلات نوروز) در شهرهای دانشگاهی درگیری‌های خونینی رخ داد. گویا گفتمان تازه و قدرتمندی در حال تولد بود که مردم را در بر گرفته است و این گفتمان، به تصرف اتاق تشکل‌های مارکسیستی، ملی‌گرایان و حتی آزمایشگاه‌ها در ۲۱ فروردین ۱۳۵۹ تا ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ انجامید (شریف، ۱۳۸۴: ۲۲). و گفتمان‌های مختلف علوم انسانی (مارکسیسم، ملی‌گرایان و ...) مجبور به ترک اتاق‌ها و دفترهایشان از صحن دانشگاه شدند (رضایی، کاظمی و طاهری کیا، ۱۳۹۶: ۱۷۷). لذا دانشگاه به عرصه‌ی تابو و حوزه‌ی علمیه به عرصه‌ی خوانش تبدیل شد. رعنا رهنورد رئیس دانشگاه الزهرا بر آن است «دانشگاه لانه ارتقای فرهنگ غربی است» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۳۱ فروردین ۱۳۵۹)، صادق زیباکلام معتقد است که رابطه‌ای بین دانشگاه و حوزه وجود ندارد (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۲۵). عبدالکریم سروش به منظور هماهنگی نظام آموزشی در دانشگاه‌ها با حوزه، نیاز به بازبینی مواد درسی، دانشجویان و اساتید و حتی محیط دانشگاه بود (سروش، ۱۳۷۸: ۷).

همچنین بسیاری از مدیران و نخبگان سیاسی از جمله آیت‌الله بهشتی، میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی، احمد فردید و... از تعطیل کردن دانشگاه‌ها اهمال نکردند. در واقع با تنازع و درگیری‌های زیاد، ۱۵ خرداد آخرین روز امتحانات دانشگاه فرا رسید و دانشگاه‌ها تعطیل شد و گام جدید برای تغییر بنیادین شد.

در واقع با شکل‌گیری انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها به‌ویژه علوم انسانی، با دو مسأله و ابهام

جدی روبرو می‌شویم:

- اول آنکه انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ شکل گرفت ولی بعد از ۱۴ ماه انقلاب فرهنگی شکل گرفته است، اگر انقلاب اسلامی مژده‌ی انقلاب فرهنگی را می‌داد می‌بایست از همان ابتدای انقلاب، انقلاب فرهنگی شکل می‌گرفت، این در حالی است که امام خمینی(ره) بعد از ۱۴ ماه از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، از یک انقلاب دیگر (فرهنگی) سخن به میان آورده است. در این خصوص این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان ارتباطی بین انقلاب فرهنگی با انقلاب اسلامی و وضعیت فکری قبل از آن (علوم انسانی) ایجاد کرد؟ یا به عبارتی با توجه به اینکه ریشه‌ی هر پدیده‌ای از جمله انقلاب، در تاریخ یافت می‌شود ریشه‌ی تاریخی انقلاب فرهنگی(۱۳۵۹) مبتنی بر علوم انسانی، چگونه و در چه زمانی شکل گرفت؟

- دوم اینکه علوم انسانی را در سطح جهانی برای پیشبرد توسعه و پیشرفت جامعه به کار می‌گیرند و انقلاب اسلامی ایران نیز مژده توسعه و پیشرفت را می‌داد ولی با علوم انسانی به مخالفت برخاست و نهادهای علوم انسانی به تعطیلی کشاند. مبتنی بر این مسأله این پرسش مطرح می‌شود که مینا و

ریشه‌های مخالفت با علوم انسانی که منتهی به انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) شده است، چه چیزی و چگونه است؟

در واقع پژوهش حاضر از چندین بُعد دارای نوآوری پژوهش است:

اول آنکه تاکنون پژوهش‌های موجود به چگونگی وقوع انقلاب فرهنگی و به عاملان انقلاب فرهنگی توجه داشته‌اند ولی به جریان‌ها و گفتمان‌هایی که انقلاب فرهنگی در دل آن به وقوع پیوست، توجهی نشده است. در این پژوهش با توجه به اینکه مبتنی بر رویکرد تبارشناسی صورت می‌گیرد اگر به عاملان (سوژه‌ها) اشاره‌ای می‌شود به معنای آن نیست که آنان جریان‌ساز بوده‌اند بلکه از این جهت است آنان تحت تأثیر شرایط اجتماعی داخلی و خارجی قرار گرفته‌اند.

دوم آنکه تاکنون تاریخ انقلاب فرهنگی در ایران فرایندی یا کرنولوژیکی دیده شده است، به این معنا حوادث و اتفاقاتی که به صورت توالی در تاریخ رخ داده، بیان شده است تا منجر به وقوع انقلاب فرهنگی شده است. ولی پژوهش حاضر از لحظه وقوع انقلاب فرهنگی (۱۳۹۷) آغاز می‌کند و احوال و چگونگی آن را توضیح می‌دهد و سپس به یک بُرش (گسست) از تاریخ برمی‌گردد که چنین انقلابی را امکان‌پذیر کرده است.

سوم آنکه انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) تاکنون مبتنی بر سوژه‌ها، وضعیت اقتصادی، گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی بررسی و تحلیل شده است و تحلیل این انقلاب (۱۳۵۷) همواره بدون توجه به منازعه‌های فکری در علوم انسانی و با علوم انسانی ناکافی و ناقص است.

ادبیات مفهومی

علوم انسانی: مطابق بسیاری از تعاریف علوم انسانی، علمی است که سوژه و ابژه آن انسان است (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۱۹۴)، این انسان انسانی فردی است و رشته‌هایی که در ذیل آن قرار می‌گیرند شامل روانشناسی، زبان‌شناسی، مجموعه‌ی ادبیات‌ها، الهیات و عرفان، حقوق، علوم تربیتی، مدیریت، فلسفه، تاریخ، جغرافیا. اما علوم اجتماعی شامل سه رشته‌ی جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مجموعه علوم اقتصاد است که انسان نه فردی بلکه اجتماعی در نظر می‌گیرند. لذا علوم انسانی و اجتماعی از هم منفک هستند، ولی در ایران علوم اجتماعی هم ذیل علوم انسانی اسم برده می‌شود، به عبارتی دیگر در کشور ما مراد از علوم انسانی، علوم انسانی و علوم اجتماعی است، لذا در این پژوهش بر این مراد پایبند خواهد شد و هر جا سخن از علوم انسانی گفته شد، به منظور علوم انسانی و اجتماعی است.

علوم بومی: عبارتست از علمی که بر حسب سنت یا زمینه‌ی اجتماعی از جمله فرهنگ و مذهب باشد. علوم بومی به معنای آنکه علمی که در تاریخ و یا سنت قلمرو خاصی رایج بوده است (McGinn, 1999: 47). بر این مبنا علوم اسلامی نیز بخشی از علوم بومی تلقی می‌شود.

علوم انسانی بومی: به معنای منطبق کردن علوم انسانی وارداتی از غیر خودی‌ها با بوم، زبان، فرهنگ، تمدن، مذهب و آیین جامعه‌ی خودی است. که بر این مبنا می‌توان گفت اسلامی‌سازی علوم جزئی از بومی‌سازی علوم است (فنائی اشکوری، ۱۳۷۷: ۳۶). به عبارتی بومی‌سازی اعم از اسلامی‌سازی علوم می‌باشد. تبارشناسی: تبارشناسی شکلی از تاریخ است که می‌تواند دانش، گفتمان‌ها، قلمروهای موضوعات و غیره را شرح دهد، بی‌آنکه مجبور باشد به سوژه‌ای ارجاع دهد که یا نسبت به قلمرو رویدادها موضعی متعالی داشته باشد و یا در سیر تاریخ در همسانی تهی خود پیش رود (شیرازی و آقااحمدی، ۱۳۸۸: ۱۱۲)، تبارشناسی به جای پیوست‌ها و فرایندها به گسست تاریخی می‌پردازد.

پیشینه‌ی پژوهش

در واقع برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش ابتدا به تحقیقات پیشین رجوع شد تا میزان پاسخگویی به پرسش‌ها مورد بحث و کنکاش قرار گیرد. یافته‌های پژوهش‌های پیشین بیانگر آن است که علی‌رغم پژوهش‌های زیادی که در خصوص انقلاب فرهنگی و علوم انسانی در ایران انجام شده است، پاسخ درخور توجهی یافت نشد. پژوهش‌های مرتبط با علوم انسانی غالباً در خصوص محتوای متون از جمله اسلامی‌کردن و بومی‌کردن علوم انسانی و سیاست‌های مرتبط با علوم انسانی انجام شده است. تنها پژوهشی که تا حدودی مرتبط با پژوهش حاضر می‌باشد توسط محمد علی‌زاده (۱۳۹۵) با عنوان «تبارشناسی ایده اسلامی‌کردن علم در ایران: تا پایان دوره‌ی انقلاب فرهنگی اول» مورد بررسی و تفحص قرار گرفته است. این پژوهش بر آن است که نخستین صورت‌بندی اسلامی‌کردن علم در دهه ۱۳۳۰ هـ ش. و در قالب ایده «دانشگاه اسلامی» از سوی حکومت پهلوی دوم مطرح شده است و آنچه به شکل‌گیری این ایده در دوره انقلاب اسلامی دامن زد مجموعه‌ای از شرایط و عوامل داخلی و بین‌المللی و به تبع آن ظهور جریان‌های انتقادی مختلف در جامعه عصر حکومت پهلوی است که زمینه را فراهم کرد تا در دوره مابعد انقلاب اسلامی ایده اسلامی‌کردن علم بار دیگر و البته با صورت و ماهیتی جدید و تحت عنوان «علم توحیدی» مطرح شود. جریان سنت‌گرایی، جریان بومی‌گرایی، جریان جهان سوم‌گرایی، جریان انقلاب آموزشی و جریان آموزش اسلامی از جمله این تبارها است که در این بررسی مورد اشاره قرار گرفتند؛ به اضافه اینکه وقوع انقلاب اسلامی هم خود به‌عنوان یکی از عوامل مقوم در طرح این ایده مطرح شد. گفتمان «تحول در علم» چهار صورت‌بندی است که در فضای انتقادی متفق‌القول بعد از انقلاب اسلامی مطرح و معطوف به وجوه نهادی و روابط علم، عالم و علم، سیاست‌گذاری‌های مختلفی اتخاذ می‌کنند. در این بررسی می‌بینیم برخلاف تصور معمول «تحول در علم» به‌طور کل و «تحول علوم انسانی» به‌طور خاص گفتمان غالب و مهم‌ترین موضوع سیاست‌گذاری در سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی و دوره انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ است. در همین خصوص پژوهشی با عنوان «بررسی عوامل استنباط‌های متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی» توسط شرف‌زاده برادر (۱۳۸۰) صورت گرفته است که وی هدف از

انقلاب فرهنگی از بُعد سیاسی، برخورد با مخالفان نظام می‌داند، مهمترین اهداف علمی و آموزشی انقلاب فرهنگی عبارتند از تقویت پیوند و هماهنگی آموزش‌های تئوریک و پراتیک و پاسخگویی به نیازهای جامعه، استقلال و خوداتکائی علمی، دسترسی برابر به آموزش عالی. تقویت ابعاد عقیدتی-ایدئولوژیک در تمام ارکان دانشگاه اعم از استاد، دانشجو، محتوی دروس نیز از اهداف ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی می‌باشد.

احمدی (۱۳۹۰) در پژوهشی بر آن است برای رسیدن به انقلاب همه عناصر اعتقادی اسلام، در ساختن فرد و جامعه‌ای مبارز و انقلابی به‌گونه‌ای دخالت داشتند، نقش مؤثر و بی‌بدیل مجموعه آموزه‌ها و اندیشه‌های اسلامی، احکام فردی و جمعی و نیز اصول ارزشی و اخلاقی اسلام در ذهن و رفتار مسلمانان، انگیزه تحول‌آفرینی قوی و گسترده‌ای را در او ایجاد می‌کند ولی رضائی و حمائی (۱۳۹۳) در پژوهشی از بیوگرافی سیاسی علوم انسانی سخن می‌گویند و اقدامات حکومتی در انقلاب فرهنگی در راستای بومی سازی به صورت کلی مورد اشاره قرار می‌گیرد و نتیجه‌ی آن را نافرجام و شکست می‌خواند.

رویکردهای نظری

به‌طور کلی پاسخ به پرسش‌های پژوهش را می‌توان بر مبنای رویکردهای نظری ذیل پاسخ داد:

- در یک رویکرد، انقلاب فرهنگی را صرفاً عمل واکنشی و بدون هیچ‌گونه پشتوانه‌ی نظری و تاریخی می‌پندارند، در این رویکرد می‌توان گفت مبتنی بر جو و شرایط حاکم بر جامعه، انقلاب فرهنگی به وقوع پیوست (پناهی، ۱۳۷۹: ۶۳؛ زیباکلام، ۱۳۹۳: ۸۳).
- در رویکرد دیگری (دوم) می‌توان به شخص رهبری امام خمینی (ره) نسبت داد زیرا که رهبری کاریزما و دارای حامیان زیادی بوده است و ایشان با توجه به اینکه دانشگاه‌ها را مملوء از غرب و غربزدگی می‌پنداشتند عامل چنین انقلابی شدند (الهام و میرمحمدی میبیدی، ۱۳۹۲: ۱۵۵؛ هراتی، ۱۳۹۱: ۲۳۳).
- رویکرد سومی انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) را مبتنی بر رویکرد تاریخی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، در این رویکرد انقلاب فرهنگی فاقد پشتوانه‌ی نظری و تاریخی نیست، آنچه در سال‌های قبل از انقلاب فرهنگی به وقوع پیوسته است و مجموعه‌ی مفهوم‌پردازی‌های مبتنی بر این وقایع، که توسط نخبگان فکری و نخبگان سیاسی صورت گرفته است عامل وقوع انقلاب فرهنگی می‌باشد (کشاورزی‌شکری و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۳).

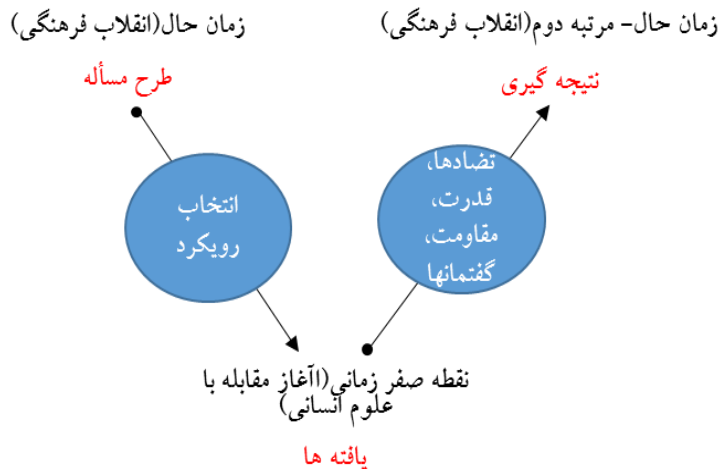
می‌توان شواهدی از هر سه رویکرد ارائه داد، ولی رویکرد سوم برای بررسی پژوهش حاضر بیش از سایر رویکردها عمیق‌تر، واقعی‌تر و جامع‌تر به نظر می‌رسد، زیرا:

(الف) با تحلیل و موشکافی رویکرد سوم می‌توان داعیه رویکرد اول را رد کرد. رویکرد اول از آنجایی که انقلاب فرهنگی را صرفاً واکنشی و بدون پشتوانه‌ی نظری می‌پندارند قادر به بررسی رویکردهای علوم انسانی و نقش آن در این انقلاب نیست لذا از این رویکرد برای پژوهش حاضر اجتناب می‌کنیم.

(ب) اگر رویکرد دوم را بپذیرا باشیم می‌توان بنیادی‌تر بررسی کنیم و به دلایل و علل مخالفت امام خمینی (ره) با چنین علومی پرداخته شود و امام خمینی (ره) را در بستر تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم که از

این لحاظ این رویکرد در تناقض با رویکرد سوم نیست و می‌توان در چارچوب رویکرد سومی به تحلیل آن پرداخت که نه بر شخص امام خمینی(ره)، بلکه رویکرد فکری امام خمینی(ره) همچون سایر متفکران می‌باشد.

بنابراین در این پژوهش تلاش بر آن است با توجه به آنچه در نسبت علوم انسانی، جامعه و علوم اسلامی به وقوع پیوسته است به تبارشناسی انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ بپردازد. فوکو که در حوزه‌ی روش‌شناسی، به دنبال یک نوع «تبارشناسی دانش» بود، حوزه بررسی او شامل دانش، افکار و شیوه‌ی مباحثه بودند (ریترز، ۱۳۹۴: ۵۵۶). تبارشناسی ابتدا با مسأله‌ای در نزدیک‌ترین زمان و اکنونیت شروع می‌شود، تبارشناس به دنبال ارائه تصویری کامل از زمان تاریخی خاصی همچون دوره‌ی انقلاب فرهنگی و حوادث مرتبط با آن نیست بلکه می‌خواهد نشان دهد که آن پدیده (انقلاب فرهنگی) که در نزدیک‌ترین زمان ایجاد شده است چگونه به چنین وضعیتی رسیده است. به عبارتی دیگر سؤال کلیدی که در دیرینه‌شناسی مطرح می‌شود این است که چگونه این قضیه مشخص با این ویژگی‌ها و نه قضایایی دیگر با ویژگی‌های متفاوتی ظاهر شدند؟ در واقع برای پاسخ به آن باید به «درجه‌ی صفر» زمانی رسید که اولین صورت‌بندی از پدیده را شناسایی کند (کچوئیان و زائری، ۱۳۸۸: ۱۶-۲۷). سپس با شناسایی درجه‌ی صفر که به عقب برگشته بود مجدد به سمت اکنون (انقلاب فرهنگی) باز می‌گردد و با جدا شدن از درجه‌ی صفر، اولین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند که اولین گفتمان پیرامون آن شکل می‌گیرد و با شناسایی اولین گفتمان، حرکت به سمت زمان حال، همچنان ادامه می‌یابد تا یک زمان تاریخی خاص (یک نقطه‌ی گسست) به تدریج، احکام و گزاره‌های جدیدی، در مورد پدیده (انقلاب فرهنگی) ظاهر می‌شود.



شکل ۱: مدل مفهومی

بنابراین مبتنی بر رویکرد تبارشناسی، مسأله از زمان انقلاب فرهنگی آغاز می‌شود و تا درجه صفر به گذشته برگشت می‌شود که مبنای و ریشه‌ی آن را موشکافی کند. سپس فرایندها، ستیزها، قدرت‌ها و مقاومت‌هایی مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد که از ریشه (مبدأ) منتهی به انقلاب فرهنگی (۱۳۵۷) شده است. در نتیجه‌گیری مجدد به زمان حال (انقلاب فرهنگی) برگشت می‌شود، زمان حالی که ابهام‌ها و مسائل مشخص و شفاف شده‌اند.

روش‌شناسی پژوهش

با توجه به اینکه هدف پژوهش حاضر واکاوی و واری ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری انقلاب فرهنگی مبتنی بر علوم انسانی می‌باشد، پارادایم پژوهش کیفی و روش پژوهش تحلیل تبارشناسانه می‌باشد و از آنجایی که تنها بر کشور ایران متمرکز است، مطالعه موردی محسوب می‌شود. شیوه‌ی گردآوری داده‌ها اسنادی است. با استفاده از داده‌های ثانویه، به بنیان‌های علوم انسانی در وقوع انقلاب فرهنگی خواهیم پرداخت. داده‌های ثانویه با مراجعه به قوانین، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مرکز آمار ایران، مصوبه‌های دولت، زندگی‌نامه‌ها، کتب و روزنامه‌ها اخذ می‌شود.

نقطه صفر زمانی مقابله با علوم غربی (۱۶ آذر ۱۳۳۲)

از زمان ورود علوم انسانی تا سوم شهریور سال ۱۳۲۰، علوم انسانی با نیروهای ارتش کنترل و نظارت می‌شد تا این زمان (سوم شهریور ۱۳۲۰) علوم انسانی در ایران بیش از پیش تقویت شده بود و نهادهای مدرن همچون بیمارستان، تیمارستان، دادگاه‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز آمار، فراگیر شدن نظام بانکی، صنایع رسانه‌ای و بسیاری از دیگر نهادهای مدرن وارد ایران شده بود و چهره‌ی شهر و زندگی اجتماعی را بیش از پیش تغییر داد (حیدری، ۱۳۹۵: ۱۴)، دانشگاه‌ها بنیادی برای فعالیت‌های فکری و علمی بود و در فضای آن با نظریه‌های مختلف غربی آشنا شده بودند ولی در این سال‌ها حق ابراز عقیده نداشتند و بروز هر گونه گرایش (به جز گرایش حاکمیت) با زندان مواجه می‌شد (زیباکلام، ۱۳۹۵: ۱۰-۳۲). این گرایش‌های فکری سرکوب شده شامل اسلام‌گراها، مارکسیست‌ها و پدیدارشناسان (دموکراتیک‌ها و ملی‌گرایان غیرباستانی) بودند:

- رویکرد علوم بومی مبتنی بر رویکرد اسلامی^۱ به‌عنوان نفی نا‌سیونالیسم ایران باستانی و عامل عقب‌ماندگی تلقی می‌شد (کسروی، ۱۳۲۳: ۱۳).

۱. در این دوره کسانی همچون آیت‌الله حسین قمی به عراق رفته و پس از براندازی قدرت رضاه شاه برای ادامه‌ی فعالیت خود وارد ایران شد (رحیمی، ۱۳۳۹: ۶۷).

- مارکسیست‌ها که در ابتدا متحد با آنان بودند و هم‌رزم با آنان به پیروزی رسیدند از قدرت برکنار شدند و بر آنان سیطره کردند به طوری که زندان‌های این دوره (۱۲۹۹-۱۳۲۰) مملو از مارکسیست‌ها بودند.^۱

- پدیدارشناسان کسانی بودند که گرایش دموکراسی، ناسیونالیسم غیرباستانی و در پی حاجات مردم بودند و هر آنچه خواسته‌های مردم بود تبلیغ می‌کردند، مهمترین گرایش دموکراتیک را می‌توان به احمد قوام و محمد تقی بهار اشاره داشت. در رویکرد ناسیونالیسم غیرباستانی می‌توان به محمد مصدق^۲ اشاره داشت.

بنابراین در این دوره خواسته‌ها و نیازها که در قالب علوم انسانی باید مطرح می‌شد هیچ‌گاه اجازه‌ی بروز نداشت، به یک معنا علوم انسانی در خانه‌ای بتونی که علوم مهندسی برایش ساخته بودند حبس بود و قادر به ساخت خود انسان نبود. اما دیری نپایید با ورود نیروهای روسیه و انگلیس در ۳ شهریور ۱۳۲۰ و به دلیل ضعف قوای قهریه‌ی حاکمیت، سرکوب شده‌گان علوم انسانی از زندان آزاد شدند و به صحن جامعه بازگشتند. وارد جامعه‌ی مدنی، دانشگاه‌ها و حتی سیستم حاکمیت شدند. این رویکردها با تکررات زیادی در بین مردم به‌ویژه طبقه‌ی متوسط فراگیر شدند. علوم انسانی حول محور نیازها و خواسته‌های انسانی و موضوع بررسی انسان پدید آمده بودند، و این رویکردها هر کدام خواسته‌های گروهی از مردم بود که در قالب حزب و گروه‌های فشار پدیدار شد. به طوری که مطابق نظر بولارد^۳ (۱۳۲۴) احزاب زیاد با گرایش‌های مختلفی در ایران در این فاصله کوتاه شکل گرفتند (Bullard, 1991: 26). که به طور کلی این احزاب در سه گروه مارکسیستی، اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی تقسیم می‌شوند که به شرح جدول (۱) می‌باشد.

جدول ۱: وضعیت قدرت بر علوم غریبه مبتنی بر رویکرد فکری در سال ۱۳۲۰-۱۳۳۲

رویکردهای فکری احزاب	وزیران	وزیران فرهنگ (علوم)	عضویت در شورای عالی علوم
مارکسیستی - ایرج اسکندری (وزیر بازرگانی و پیشه و هنر) - مرتضی یزدی (وزیر بهداری)		فریدون کشاورز	- خلیل ملکی

۱. حزب کمونیست از اقدام‌های رضاخان در کودتای اسفند ۱۲۹۹ حمایت کردند ولی وقتی رضاخان موقعیت خود را تثبیت شده می‌بیند شروع به قلع و قمع اعضا و هواداران حزب کمونیست می‌کند و در سال ۱۳۱۰ قانون ضد بلشویک و کمونیستی تصویب می‌شود. تعدادی از آنها هم به زندان می‌افتند که به‌عنوان گروه ۵۳ نفری معروف شده‌اند، که با ورود روسیه که گرایش کمونیستی و مارکسیستی داشت از زندان آزاد شدند.

۲. مصدق از رضاشاه به دلایل دیکتاتوری و گرایش به تاریخ‌نویسی جعلی نقد می‌کرد و به این دلیل زندان رفته و مدتی را در تبعید گذراند. وی بعد از سقوط رضاشاه، از تبعید به عرصه‌ی جامعه و سیاست بازگشت (مصدق، ۱۳۶۵: ۱۰۱).

۳. بولارد یکی از مهمترین دیپلمات‌های انگلستان که در نقاط مختلف جهان به‌ویژه خاورمیانه و ایران در زمان جنگ جهانی دوم دارای سمت‌های سیاسی مختلفی از جانب دولت انگلستان داشته است.

		- مظهر فیروز (وزیر کار و تبلیغات)	
- یادالله سجابی - سید مهدی مجتهد - لاهیجی - مهدی حائری یزدی		- مهدی بازرگان (نخست وزیر)	اسلام‌گرا
- علی شایگان - مهدی بازرگان - لطفعلی صورتگر - مهدی آذر	- علی اکبر سیاسی - کریم سنجابی - قاسم غنی - سید باقر کاظمی - عیسی صدیق - محمدتقی بهار - منوچهر اقبال	- اللهیار صالح (وزیر دادگستری) - شمس‌الدین امیرعلائی (وزیر کشاورزی)	ملی‌گرایی (دموکراتیک) یا غیر (دموکراتیک)

منبع: (اسماعیلی، بهرامی و علی‌اکبری بایگی، ۱۳۷۹: ۲۱۶)

اما در این وادی قدرت پخش شده است و دیگر علوم انسانی در کنترل و نظارت یک گروه فکری خارج شده است، گفتمان‌های فکری یا در رأس قدرت حاکمیتی قرار دارند مانند آنچه که در جدول (۱) قابل ملاحظه است و یا به‌مثابه گروه فشار اعمال قدرت می‌کنند، به‌عنوان مثال می‌توان به آیت‌الله حسین قمی اشاره داشت که پیش از سال ۱۳۲۰ به دلیل عدم آرامش علوم بومی از ایران سفر می‌کند و در این دوره (۱۳۲۰) به ایران برمی‌گردد.

بنابراین در این دوره تاریخی گفتمان‌ها و رویکردهای علوم انسانی در سطح انضمامی قرار دارند، به مسائل و مشکلات جامعه می‌پردازند و در صدد بهبود وضعیت هستند و علوم انسانی بیش از پیش ترقی می‌یافت به طوری که در سال ۱۳۲۵ دانشگاه‌های تبریز، اصفهان، شیراز و سپس در سال ۱۳۲۸ دانشگاه فردوسی مشهد تأسیس شدند و آشنایی با غرب و علوم انسانی غربی بیشتر شد و اصحاب علوم انسانی حول مسائل جدید علوم انسانی از جمله آزادی، ملی‌گرایی، استبداد و... مفهوم پردازی می‌کردند، ناگهان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد که نه در قالب قدرت مشروع، بلکه در قالب زور اعمال شد. کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی است که با طرح و حمایت مالی و اجرایی انگلیس و آمریکا برای برکناری محمد مصدق و جانشینی وی محمد رضا شاه بود (مکی، ۱۳۷۸: ۲۷؛ آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۴۱). گرایش ناسیونالیسم ایرانی به پشتوانه‌ی نیروهای خارجی در دوره‌ی جدید بر مسند قدرت نشست و ارتش را به کنترل درآورد، حکمرانی از نوع تصنعی و غیر خودی به‌وجود آمد که توسط غربیان با اعمال زور و غیر مشروع مجاب شد. لذا نوعی تسلط بر جامعه‌ی ایرانی به‌طور عام و اصحاب علوم انسانی جریان یافت که از بستر فکری و عملی جامعه دور بود، زیرا پشتوانه‌ی آن نیروهای غربی بود. یک‌باره مباحث استعمار و غرب‌زدایی در رویکردهای فکری رایج شد و مفهوم‌پردازی‌ها در خصوص استبداد به حاشیه‌ی گروید. وقتی به ضعف و ناکامی ایران و تاریخ ایران نگریم

می‌شد بسیاری ناشی از ورود غرب (در دو جنگ جهانی اول و دوم و...) و گرایش فکری غربی از جمله علوم انسانی و اخذ تکنولوژی می‌پنداشتند، و دانشگاه به‌طور عام و علوم انسانی به‌طور خاص به‌عنوان غربی، غربزدگی تلقی شد و نقطه‌ی صفر زمانی مقابله با غرب (چه گفتمان و چه خود غرب) در دو ماه کمتر از سه ماه بعد از کودتا، یعنی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ آغاز شد.

علوم انسانی در تناقض حاکمیت و متفکرین

دانشجویان حزب توده، حزب ملی و اسلامی در دانشگاه تهران به دلیل ورود نیلسون (رئیس جمهور وقت آمریکا) دست به اعتراض زدند و در این میان از اعضای این احزاب کشته دادند (Razavi, 2009: 1). این واقعه در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به وقوع پیوست، بیانگر یک اتحاد علیه ورود غرب بود. این اعتراض تنها به ورود شخصی نیلسون نیست، اعتراض علیه ورود غربی‌ها و هر گرایش فکری آنان است. رویکردها و جناح‌های فکری در مقابل غرب، گرایش غربی (علوم انسانی) و حتی محصول غربی (تکنولوژی مدرن) متحد شدند، و رویکردهای علوم انسانی منتقد به غرب (سرمايه‌داری غربی، منتقد به وضعیت تکنولوژی‌زدگی غربی و منتقد به خود غرب) از جمله متفکران مارکسیستی، هایدگر و... که پیش از این (در دوره‌های قبل) با آن آشنا شده بودند علیه غرب تقویت شد (Razavi, 2009: 2). لذا آغاز دوره‌ی جدیدی از نسبت علوم انسانی و جامعه‌ی ایرانی شد دوره‌ای که اتحاد علیه ورود علوم غربی و حتی ورود کشورهای قدرتمند و غرب بود و نوعی اندیشه‌ورزی انتزاعی و معرفت‌شناسی در علوم انسانی در سراسر این دوره رایج شد، به‌عبارتی دیگر در این دوره روشنفکران مسائل و مشکلات جامعه‌ی ایرانی را تقلیل به مباحث معرفت‌شناسی در خصوص ارتباط غرب و جامعه‌ی خودی (ایرانی یا اسلامی) کردند و از آنجایی که گفتمان حاکمیتی نیز شعار تقلید و پیروی از غرب را سر می‌داد متفکران و روشنفکران ایرانی نیز در مقابله با این گفتمان (حاکمیت) قرار گرفتند.

جدول ۲: وضعیت گرایش‌های علوم انسانی و نسبت آن با قدرت حکومتی بعد از کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

گرایش غیر بومی	گرایش بومی	
پوزیتیویسم	ناسیونالیسم باستانی	گفتمان دولتمردان
مارکسیسم	علوم اسلامی بومی	- مقابله با غرب - مقابله با دولتمردان

گفتمان حاکمیتی

هر قدرتی برای مشروعیت خود نیاز به گفتمان دارد، حاکمیت نیز از طرق مختلفی سعی در مشروعیت داشت:

۱) دستیابی به توسعه از طریق تقلید (از غرب): حاکمیت بر این باور بود که در جهان امروزی، گفتمانی پیروز میدان خواهد بود که علمی تلقی شود و روشنفکران، تحقیقات، آزمایش‌ها و... به این گفتمان مشروعیت بخشند. حاکمیت بر آن واقف بود که تنها از طریق قوای قهریه نمی‌توان هژمونی خود را در جامعه ترقی داد که بدین طریق قانون و قوای قهریه به اندازه‌ی دوره‌های پیشین تقویت نشد. در این دوره حاکمیت نیز به گفتمان علمی به‌ویژه علوم انسانی کاملاً به شیوه‌ی غربی متوسل می‌شود. با تقسیم اراضی (۱۳۴۲) حاکمیت برای اولین بار در برابر مردم مسئول می‌داند (مسئول کاهش فقر، حل اختلاف، عمران و آبادانی و...). لذا حاکمیت در پی ترویج هژمونی خود از طریق گفتمان توسعه و عمران شد. حاکمیت بیش از پیش مراکز علمی را تقویت کردند و توسعه و پیشرفت را مبتنی بر عمران و نوسازی تلقی کردند. در نظر حاکمیت تکنولوژی نه امری خنثی بلکه جهت دهنده تلقی شد، باید تکنولوژی اتخاذ شود تا ذهنیت مردم تغییر داده شود و باید تکنولوژی وارد کرد تا نشان داد حاکمیت و ایدئولوژی حاکمیت ارجحیت دارد، از طریق علوم انسانی، انسان مدرن و پایبند به آیین باستانی بسازد، لذا پرورش در این دوره حائز اهمیت است. اما جنبه‌ی آموزشی و پژوهشی نیز در کنار پرورش در علوم انسانی بی‌اهمیت نبوده است (بیات‌ریزی، ۲۰۱۰: ۸۱۲)، چنانچه شروع این دوره (۱۳۳۲) با ۵ دانشگاه که ۴ دانشگاه آن علوم انسانی در کنار سایر رشته‌های علوم مهندسی، علوم پایه و پزشکی در آن تدریس می‌شد و تعداد دانشجویان این دوره ۱۵ هزار که در حدود ۴ هزار نفر آن علوم انسانی بوده‌اند (آمار آموزش عالی ایران، ۱۳۳۳: ۳۰؛ کیاشکوریان، ۱۳۹۵: ۸۹)، اما پایان این دوره (۱۳۵۹) سیستم آموزش عالی دارای ۲۶ دانشگاه، ۵۰ دانشسرا و ۱۶۸ مؤسسه‌ی دیگر آموزشی بود که در ۱۹ دانشگاه علوم انسانی در کنار علوم مهندسی، علوم پایه، پزشکی و هنر تدریس می‌شد که تعداد دانشجویان مشغول به تحصیل در حدود ۱۸۰,۰۰۰ نفر در کلیه رشته‌ها و علوم انسانی در حدود ۶۰۰۰۰ نفر بوده است (Sobhe, 1982: 273). لذا دانشگاه‌ها و علوم انسانی در این دوره فراگیر شد و توسعه یافت. ولی با توجه به کثرت و ازدیاد مخالفان، حاکمیت سیاسی از سوژه‌های معترض نگران است.

۲) غیراسلامی بودن علوم: حاکمیت علت ضعف، عقب‌ماندگی و عدم توسعه‌یافتگی در تجاوزهای تاریخی اعراب و غیر اعراب در طول تاریخ و همچنین خرافه‌گرایی دینی وضعیت حاضر می‌پنداشت و تنها راه حرکت به سمت پیشرفت و توسعه‌ی کشور، اخذ علوم و تکنولوژی غربی در کنار تقویت ایران باستان بود که مبنای سیاست فرهنگی آنان قرار گرفت. تا ایرانی‌ها با تاریخ به‌ویژه تاریخ باستان آشنا شوند زیرا تاریخ به‌عنوان درس عمومی در همه‌ی رشته‌ها قرار داده شد (وطن‌دوست و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۹۱). و از طریق نهادی‌شدن علوم انسانی از جمله مدارس و دانشگاه در تلاش برای مشروعیت بخشی بود.

۳) نیروی انتظامی مدرن: حاکمیت علوم انسانی را برای ساخت سوژه‌های مطیع مبتنی بر پایبندی به گفتمان حاکمیتی لازم و ضروری می‌پنداشت و سعی داشت تا از طریق بهبود توسعه، خدمات و تکنولوژی هژمونی خود را بر جامعه‌ی مدنی فراگیر کند و در صورتی که در چنین هژمونی نافرمانی صورت داده می‌شد با نیروهای سرکوب‌گر در قالب ارتش، ساواک، اخراج اساتیدی دانشگاه و زندان مواجه خواهند شد. بنابراین همواره از سوژه‌ی معترض نگرانند. به دنبال این نگرانی نوعی بازسازی و بازاندیشی از کیفیت نیروی نظامی

حائز اهمیت شد، در واقع حاکمیت برای حفظ خود نیاز به نیروی نظامی مدیریت شده، تعلیم دیده و مدرن داشت.

۴) اهمیت به پژوهش مبتنی بر گفتمان حاکمیتی: این گفتمان در تلاش بود که علوم انسانی را به سطح انضمامی و درگیر در مسائل و مشکلات اجتماعی مبتنی بر گفتمان حاکمیتی بسازد. به عبارتی حاکمیت در پی آن بود که امور مطابق میل و نظر خود باشد در صورتی که خلاف آن دیده می‌شد به پژوهش‌ها و یا به زور متوسل می‌شد، بر همین مبنا بودجه‌ها و امکانات در اختیار پژوهشگران قرار می‌داد. همچنان که منوچهر محسنی (۱۳۵۵) ذکر می‌کند «دولت پشتیبان اصلی مالی و مشتری اصلی تحقیق است» (محسنی، ۱۹۷۶: ۳۸۸)، دولت دست به تأسیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۷ و مؤسسه‌ی روانشناسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹ زد (ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۳: ۸۳). مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (۱۳۳۷) از سال تأسیس آن تا ۱۳۵۷ بالغ بر ۳۰۰ طرح ملی انجام داد با توجه به اینکه جامعه‌ی ایران بیشتر روستایی (۰/۶۵) و در حال تغییر بود، غالب این پژوهش‌ها بر روی مسائل و مشکلات روستائیان و تغییرات اجتماعی صورت گرفته است (محسنی، ۱۹۷۶: ۳۸۸؛ نراقی و آیتی، ۱۳۷۳: ۳).

اما با توجه به گرایش اسلامی متفکران ایرانی و توجه به معرفت‌شناسی مقابله با غرب، به ندرت متفکران به پژوهش‌های اجتماعی روی می‌آوردند. همان‌طور که منوچهر محسنی در سال ۱۳۵۵ می‌گوید «در یک کشور مانند ایران، علوم اجتماعی نباید در پی پاسخ به سؤالات نظری و درگیر در مباحث نظری شود بلکه باید بیشتر و بیشتر با نیازهای عملی و نیاز به هدایت علمی توسعه جامعه به کار گرفته شود (محسنی، ۱۹۷۶: ۳۸۸)، و حتی متفکران قلیلی که کسانی در سطح پژوهشی و انضمامی مشغول بودند، به صورت اپوزیسیون و مخالف با گفتمان حاکمیتی بودند به طوری که حتی نراقی بنیانگذار مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی از رابطه‌ی مسأله‌مند و مشکل‌زایی بین مؤسسه و دولت می‌گوید (نراقی و آیتی، ۱۳۷۳: ۱۳۸-۱۴۴). در ادامه به تشریح پروبلماتیک متفکران که علل رویگردانی از تحقیقات بوده است، پرداخته می‌شود.

گفتمان‌های متفکرین

باید گفت مواجهه با علوم انسانی و دانشگاه دارای دو رویه بوده است که یک رویه‌ی آن علوم و مرکز تکنولوژی است و رویه‌ی دیگر آن، محصول استعمار و استثمار بوده است. گفتمان حکومتی به رویه‌ی اول (علم و تکنولوژی) اهمیت قائل است ولی متفکران که غالباً رویکردهای علوم انسانی بومی به رویه‌ی دوم آن اهمیت قائل بودند و رویه‌ی اول را شکل پنهانی و نرم در رابطه با استثمار و استعمار می‌پنداشتند. لذا در دوره‌ی جدید گرایش رویکردهای بومی همچون رویکرد اسلام‌گرایان، رویکرد مارکسیست‌های بومی و پدیدارشناسان بومی غلبه می‌یابد که بر دال مرکزی مقابله با غرب‌زدگی است، مبارزه با غرب‌زدگی، مبارزه با غرب نبود بلکه مبارزه داخلی بود، مبارزه با هر آنچه در نظر آنان زشت، غیرعقلانی و بومی نبود، عین غرب‌زدگی بود. از جمله‌ی این زشتی‌ها و عدم عقلانیت در غرب‌زدگی، دامن زدن به تفکرات علوم انسانی

به‌شمار می‌رود. گفتمان‌های زیادی در بین متفکران علوم انسانی از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا وقوع انقلاب فرهنگی رایج شد که مهمترین آنها عبارتند از.

الف) مارکسیسم

با نفوذ روسیه در ایران در جنگ جهانی دوم (سال ۱۳۲۴ به بعد) و با وقوع انقلاب‌های کمونیستی همچون چین (انقلاب مائو در ۱۳۲۸) گرایش مارکسیستی به شدت در دانشگاه و در سطح جامعه ایران رایج شده بود تا پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در سطح حاکمیتی نیز نفوذ داشتند و حاکمیت به شدت از رشد مارکسیسم می‌هراسید و در مقابل رویکردهای علوم بومی از جمله رویکرد اسلامی را تشویق کرد تا در مقابل آن قرار گیرد. لذا فضای آزادانه‌تری برای مقابله با این رویکرد (مارکسیستی) بعد از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ فراهم کند. در این دوره کسانی همچون فردید از طریق رویکرد پدیدارشناسی بومی و بعدها پوپری‌های بومی شده (عبدالکریم سروش) در مقابله با مارکسیست‌ها قرار گرفتند. اما مارکسیستی که با سریر قدرت سرکوب شده بود تنها از طریق علوم بومی می‌توانست وارد جامعه‌ی ایرانی شود. مارکسیست‌ها با وجود آنکه مبنای غربی داشتند از این لحاظ که در مقابل سرمایه‌داری در سطح ملی و بین‌المللی قرار داشتند با متفکران اسلامی وجه اشتراک داشتند. لذا رویکرد مارکسیستی که اجازه بروز خود را نداشت تنها از مجرای اسلام و علوم بومی می‌توانست خود را حفظ و یا تقویت کند و متفکرانی همچون خلیل ملکی، شعاعیان، آل احمد، گل‌سرخ و... مارکسیست-های رادیکالی بودند که بعد از سرکوب علنی مارکسیست‌ها به سمت مارکسیسم اسلامی و بومی گرویدند. رویکردهای اسلامی علی‌رغم آنکه با مارکسیسم در نزاع و درگیری بودند اما از لحاظ نقد به علوم انسانی جدید، غرب و حاکمیت وجه اشتراک داشتند، زیرا مارکسیسم، غرب‌زدگی را دامن زدن به سرمایه‌داری و پولی کردن روابط اجتماعی می‌پندارد (شریعتی، ۱۳۶۲: ۱۲؛ آل احمد، ۱۳۵۷: ۵۴).

ب) پدیدارشناسی

پدیدارشناسی هایدگری در ایران معتقد به غرب‌زدگی مضاعف بود به این معنا با وجود اینکه خود غرب نیز غرب‌زده است ولی این غرب‌زدگی به جامعه‌ی ایران که متناسب با فرهنگ غرب‌زدگی نبوده است وارد شده است (فردید، ۱۳۸۱: ۲۶). فردید، داوری اردکانی و شایگان نیز بر مبنای رویکرد هایدگری، رویکردهای پوزیتیویستی و حتی مارکسیستی را دارای عقل خودبنیاد و ناقض تلقی کردند و آن را از بنیاد رد کردند. این رویکرد از آنجایی که حاکمیت مبتنی بر رویکرد علوم انسانی پوزیتیویستی و مقلد علوم انسانی غربی بود با گفتمان حاکمیت مخالفت داشتند.

ج) علوم بومی اسلامی

حاکمیت از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا وقوع انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) از دو جهت با علوم اسلامی در کشاکش بوده است:

اول آنکه حاکمیت به شکل مصنوعی توسط غرب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ایران تحمیل شد و توجه علوم اسلامی به بانی این تصنع شد که اندیشه‌های متفکران در مقابله با غرب قرار گرفت. رویکردهای

اسلامی روزبه‌روز تا انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) تقویت می‌شد و حاکمیت نیز روزبه‌روز بر سرکوب این رویکردها، بیشتر مبادرت می‌ورزید.

دوم آنکه در گفتمان حاکمیت، عقب‌ماندگی ایران را در ورود اسلام به ایران تلقی می‌شد و گرایش‌های مذهبی در ایران را بیانگر عقب‌ماندگی تلقی می‌کرد که از اینکه روز به روز گرایش‌های اسلامی تقویت می‌شد گفتمان حاکمیتی ناامید و مأیوس بودند و احساس می‌کردند تقویت گرایش‌های اسلامی ناشی از قدرشناسی از توسعه و پیشرفت مد نظر آنان است (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

در واقع علوم بومی اسلامی در غالب حوزه‌های علوم انسانی وارد شد و سعی در اسلامی کردن آنان داشت:

- اندیشه‌ی شریعتی انقلاب مارکسیستی (فرانکفورتی) را با اسلام آشتی داد و از این طریق بر رویکرد کمی و پوزیتیویستی نقد کرد.

- احزابی همچون سازمان مجاهدین خلق (۱۳۴۴) در این دوره توسط دانشجویان و اصحاب تفکری همچون «محمد حنیف نژاد»، «سعید محسن» و «علی اصغر بدیع زادگان» به صورت مخفیانه تشکیل شد که آنها بهترین روش مبارزه را تاکتیک‌های معرفی شده توسط مارکسیسم می‌دانستند و تفاوت اصلی خود را با مارکسیست‌ها در اعتقاد آنان به «ماتریالیسم» و اعتقاد خود به «توحید» معرفی می‌کردند (کریمیان، ۱۳۹۰: ۲۱).

- آل احمد نیز نویسنده‌ای نزدیک به گرایش مارکسیستی (مکتب وابستگی) بود که در مقابله با تکنولوژی‌زدگی غربی و کمی‌گرایی آن قد علم می‌کند و راه علاج را در اسلام، ایران و نویسندگانی منتقد علوم انسانی غربی می‌پنداشت.

- شخصیت‌های فعالی همچون سیدنورالدین حسینی شیرازی، محمدرضا گلپایگانی و شریعتمداری و همچنین بسیاری از سازمان‌ها و تشکل‌های مذهبی همچون «تشکل‌های مذهبی سیاسی مشهد»، «تشکل‌های مذهبی سیاسی اصفهان»، «حزب برادران شیراز»، از آنچه که محصول علوم انسانی غربی به نام عدالت و برابری بود، مخالفت کردند و آن را شیطانی، دسیسه و توطئه می‌دانند (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۸).

- امام خمینی(ره)، آیت‌الله مطهری و شهید بهشتی سعی در احیای تفکر اسلامی داشتند و با اندیشه‌های اسلامی به جنگ با اندیشه‌های علوم انسانی غربی رفتند. آنان معتقد بودند که از طریق اندیشه باید با غرب مبارزه کرد و این مبارزه را در اسلام عنصر مهمی می‌دانند ولی معتقدند که هدف تنها مبارزه نیست (مطهری، ۱۳۸۷: ۹۲)، بلکه هدف ایجاد یک جامعه‌ی مبتنی بر اسلام است که با اصول و مقررات اسلامی اداره می‌شود و در مدار اصول اسلامی حرکت می‌کند، چون می‌دانیم که اسلام به‌عنوان یک دین در عین حال یک مکتب و ایدئولوژی است و طرحی است برای همه شئون زندگی بشر (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۵۴).

اتحاد رویکردها مبنای شکست حاکمیت

با توجه به آنچه بیان شد گفت‌وگوهای حکومتی که خود دارای گرایش ناسیونالیسم باستانی بود برای پیشرفت و توسعه‌ی ایران ورود علوم به‌طور عام و علوم انسانی به‌طور خاص ناگزیر می‌پنداشت و از این طریق می‌توان به بازسازی و بازتولید نظام ایران باستانی دست یافت و ارتباط و تقلید از کشورهای غربی را به نفع توسعه و پیشرفت کشور تلقی می‌کردند که چنین ویژگی در گفت‌وگوهای حاکمیت، مصداق شعارهای غرب‌زدگی تلقی می‌شد. مقابله با غرب و غرب‌زدگی در همه‌ی رویکردهای فکری جریان داشت و علوم انسانی به‌مثابه نوعی ایدئولوژی غربی تلقی می‌شد، مارکسیست‌های ایرانی به پیروی از مکتب فرانکفورت بر علوم اجتماعی به دلیل محافظه‌کاری نقد می‌کردند (شریعتی، ۱۳۶۲: ۱۲؛ آل احمد، ۱۳۵۷: ۵۴). پدیدارشناسان نیز به پیروی از هایدگر مرگ سوژه در علوم انسانی غربی را سر می‌دادند و خواهان بازگشت به عرفان اسلامی شدند (فرید، ۱۳۸۱) و اسلام‌گرایان نیز علوم انسانی را تضعیف اعتقادات و باورهای دینی قلمداد می‌کردند (مطهری، ۱۳۷۲: ۴۵؛ امام خمینی، ۱۳۴۱).

رویکردهای فکری (پدیدارشناسی، مارکسیسم و اسلام‌گرایی) مختلف علی‌رغم تفاوت‌ها در مفهوم پردازی‌ها (استثمار، استعمار، آزادی، برابری، عدالت و...) به همدیگر نزدیک شده‌اند، اسلام نیز با ادبیات عدالت، آزادی، پیشرفت و برابری و... به علوم انسانی نزدیک است. در چنین وضعیتی این رویکردهای فکری می‌توانند در کنار یکدیگر مصالحه کنند تا در مقابله با گفت‌وگوهای حاکمیت و گفت‌وگوهای علوم انسانی غربی (در معنای پوزیتیویستی) قرار گیرند. در واقع در یک اجتماع گفت‌وگویی، رویکردهایی که با غرب به‌طور عام و سرمایه‌داری به‌طور خاص مقابله کردند به‌عنوان رویکردی انقلابی در تقابل با علوم انسانی غربی قرار گرفتند، دوگانگی که بین غرب و ایران وجود داشت بیش از پیش توسعه داده شد، از طریق رویکردهای پدیدارشناسی، اسلام‌گرایی و مارکسیستی دوگانه‌ی «ما» در برابر «آنها» (غربی‌ها) تأکید کند و از این راه برای «ما» هویتی در مقابل «آنها» فراهم آورد، لذا استقلال برای همه‌ی رویکردها در اولویت قرار گرفت. همچنین هر یک از رویکردهای دیگر حول دال مرکزی مفهیمی قرار گرفتند که اسلام‌گرایان تأکید بر اسلام، پدیدارشناسان و مارکسیست‌ها (فرانکفورتی همچون شریعتی) نیز تأکید بر مدرنیسم و آزادی داشتند، که در مجموع شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی ایران» خلاصه شد.

بدین ترتیب هر رویکردهای پدیدارشناسی، اسلام‌گرایی (صدرایی‌ها و سهروردی‌ها) و مارکسیستی بر علیه سیستم قدرت شوریدند، اما به دلیل اینکه رویکرد اسلامی اجماعی از گفت‌وگوها و یا پکیجی از هر رویکردهای غالب فکری قبل از انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) را در برداشت که از جمله استقلال، آزادی، ایرانی، اسلامی (سنت) و مدرنیسم بود. همچنان که هر گروه فکری می‌توانست آرمان و تفکرات خود را در آن بیابد، گویی اسلام دالی میان تهی یا بدون مدلول می‌نمایند که پیوند بین گذشته و حال و آینده شد، اسلام پیوند مارکسیست‌ها، ناسیونالیست‌ها، پدیدارشناسان و سنت‌گرایان شد، اسلام مرزها را برمی‌دارد و زمان را در یک لحظه گرد هم می‌آورد. لذا در عرصه مبارزه مقبول‌تر بود و در نهایت پیروز مبارزه شد. بنابراین خانه علوم انسانی (دانشگاه‌ها) سنگری برای مبارزه با وابستگی (اجتناب از رویکردهای علوم انسانی جدید) و

آزادی تلقی می‌شد (همایون، ۱۳۸۳: ۶۹) و حوزه و دانشگاه با هم در اتحاد برای مخالفت با علوم انسانی غربی قرار داشتند و مارکسیست‌ها و ملی‌گرایان یک متحد به شمار می‌رفتند (Zonis, 1971: 12). و زمانی که این اتحاد مبدل به اختلاف افتاد، آغازی برای انقلاب فرهنگی شد.



روزنامه‌ی کیهان، ۲۶ دی ۱۳۵۷: ۱

روزنامه‌ی اطلاعات، ۲ بهمن ۱۳۵۷: ۲

نتیجه‌گیری

با توجه به یافته‌های پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که کودتای ۲۸ مرداد منشأ انقلاب فرهنگی؛ و ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نقطه صفر زمانی (آغاز) انقلاب فرهنگی می‌باشد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ لحظه‌ای است که فرایند طبیعی تاریخ ایران مبدل به پروژه‌ای ساختگی، تحمیلی و تصنعی شد. در این کودتا جامعه و حکومت جدیدی بدون ارتباط با یکدیگر ساخته شدند که در آن نه حکومت‌پذیری چنین جامعه‌ای و نه جامعه‌پذیری چنین حکومتی است. با جعل حکومت و جامعه‌ی جدید، ذهنیت‌ها و رویکردهای فکری جدیدی نیز سربرآوردند که پروپلما تیزه شدن آنان همان عامل و علل جعل این تاریخ یعنی غرب بود. با ۲۸ مرداد ناگهان ذهنیت‌ها به سمت «مقابل با غرب» سوق یافت به عبارتی هر آنچه غربی است زشت قلمداد شد (از جمله آن اندیشه‌های غربی بود که در قالب علوم انسانی بروز و ظهور می‌یافت). به طوری که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ اولین مقابله با غرب صورت گرفت و در عرصه‌ی اندیشه و تفکر نیز این مقابله ریشه دوانید و روز به روز استوارتر و مقاوم‌تر گردید. از آنجایی که برخی از اندیشه‌های علوم انسانی غربی نیز در مقابله با خود غرب قرار گرفته بودند به صف متحدان علوم بومی در مقابل غرب قرار گرفتند، مقابله با غرب در داخل کشور صورت گرفت که حاکمیت و علوم انسانی تجلی غرب به شمار می‌رفتند. در واقع این اتحاد (علوم اسلامی و علوم انسانی بومی) منتهی به شکست حاکمیت در انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) و شکست علوم انسانی غربی در انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹) گردید.

بنابراین اتحاد علوم اسلامی با سایر علوم انسانی بومی (مارکسیست‌ها، ملی‌گرایان و...) حاکمیت را در سال ۱۳۵۷ به زانو درآورد ولی شکست اتحاد آنان منتهی به انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ شد. در فاصله بین انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷) تا انقلاب فرهنگی (خرداد ۱۳۵۹) رویکردها و گفتمان‌های علوم انسانی از سرکوب و فشار حاکمیت پیشین رها شده بودند و آغاز نزاع جدیدی بود که گویی دانشگاه «همه علیه

همه» شده‌اند، فضای دانشگاه مبدل به فضای سیاسی و منازعه‌ی فیزیکی به جای منازعه فکری و علمی شده بود. این منازعه به این دلیل بود که گفتمان‌های مختلف مطالبات زیادی داشتند و هر گروهی در صدق تفوق گفتمان خود بود. اساتید و دانشجویانی که وابسته به حاکمیت پیشین بودند ولی خود را وابسته به رویکردهای متحد علوم انسانی قلمداد می‌کردند و حتی در زیر چتر علوم اسلامی پنهان شده بودند. ولی انقلاب فرهنگی آنجا به وقوع پیوست که این اتحاد از هم گسست.

بنابراین باید گفت نقطه صفر زمانی مقابله با علوم انسانی غربی از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بود ولی پایان این نقطه‌ی زمانی، گسست در اتحاد با گفتمان‌های علوم انسانی غربی (مقابله با غرب از جمله مارکسیسم و ملی‌گرایی) بود، که این گسست، در ۱ فروردین ۱۳۵۹ توسط امام خمینی(ره) به گفتمان درآمد:

«اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن بعضی از مکاتب به آن نیست. و همه باید بدانند که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره‌ی تلخ این نوع تفکر در سال‌های آینده روشن می‌گردد. با کمال تأسف گاهی دیده می‌شود که به علت عدم درک صحیح و دقیق مسائل اسلامی، بعضی از این مسائل را با مسائل مارکسیستی مخلوط کرده‌اند و معجونی بوجود آورده‌اند که به هیچ‌وجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست... باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به‌وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی...» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۲: ۲۰۷-۲۰۸).

لذا در این رویکرد با همه‌ی رویکردهای علوم انسانی اعلام براءت می‌شود به‌عنوان مثال مارکسیسم از تبار علوم انسانی غربی، ولی به دلیل نقد به غرب که تاکنون مورد پذیرش بوده است ناگهان در ۱ فروردین ۱۳۵۹ به یکی از رویکردهای فکری علوم انسانی غربی مبدل شد.

در واقع می‌توان بر همین مبنا نتیجه گرفت انقلاب فرهنگی فرایندی طبیعی از تاریخی ساختگی است، به این معنا با توجه به اینکه با کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۳۲ در تاریخ ایران دست بردند و مسیر تاریخ ایران را دگرگون کردند، انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ اوج واکنش به این جعل تاریخی بود، انقلاب فرهنگی صفحه‌ی جدیدی از تاریخ ایران نیست ادامه‌ی خطوط همان صفحه‌ی ای است که با ۱۶ آذر ۱۳۳۲ رقم خورد که با کودتای ۲۸ مرداد ورق زده شد. در همین راستا باید اذعان داشت لاجرم دانشگاه‌های ایران با کودتای ۲۸ مرداد، یک انقلاب فرهنگی بدهکار بود ولی چگونگی و شکل وقوع آن می‌توان به عاملیت نسبت داد، این عاملیت در قالب رهبران سیاسی یا متفکرانی همچون امام خمینی(ره)، مرتضی مطهری و... بودند که چگونگی و شکل وقوع این انقلاب را جهت دادند ولی بدون حضور و وجود آنان، این انقلاب (فرهنگی) نیز صورت می‌گرفت ولی به فرم و شیوه‌ی دیگری رخ می‌داد، ممکن بود با نزاع و درگیری‌های خونین، فسادهای دانشگاهی و... این انقلاب به وقوع می‌پیوست.

References

- Abrahamian, E. (2013), *Coup: 28 Mordad, CIA and the roots of Iran-US relations in modern times*, Translated by Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney (in Persian).
- Ahmadi, S. (2011), *Explaining the Islamic Revolution of Iran with a Cultural-Ideological Approach*, M.A Thesis, Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Faculty of Law and Political Science (in Persian).
- Al-e-Ahmad, J. (2001), *Karnameh 3 sal*, Tehran, rawagh (in Persian).
- Bamdad newspaper (14 April 1980), the important decision of the Revolutionary Council was announced about universities, 1- 2 (in Persian).
- Bullard, R. (1991), *Letters from Tehran*, London: I.B. Tauris.
- Ebrahim Abadi, H. (2014), *Cultural Policy of Higher Education: Idea, Experience and Strategy*, Tehran, Iranian Institute for Social and Cultural Studies (in Persian).
- Elham, G., Mirmohammadi mibodi, S. (2013). *A Study of the Overlapping of Acts of the Supreme Council of Cultural Revolution with Those of the Islamic Consultative Assembly, Executive Branch and Expediency Council*. *Islamic Law Research Journal*, 14(37), 155-179.
- Fanaee Eshkavari, M. (1998), *Islamic knowledge and Islamic University*, Qom, Publication of Imam Khomeini Education and Research Institute (in Persian).
- Fardid, S. A. (2002), *Farahi's Visit and the End of the Futures*, by the Excellency Mohammad Maddpour, Tehran: Cultural Research Institute of Publishing and Commenting (in Persian).
- Haraty, M.J. (2012), *The difference in the role and status of leadership in the Islamic Revolution of Iran and the Islamic Awakening movement in Egypt*, *Journal of Islamic revolution studies, A Quarterly Scientific Research Journal*, 9(28), 155-179.
- Heidari, A. (2016), *psychology, govern-mentality and neoliberalism*, *Sociological Studies*, 24 (1), 9-39 (in Persian).
- Homayoun, T. (2004), *University, Basin of Revolution and Freedom*, *Journal of Hafez*, 1 (1), 69-74.
- Kachuiyan, H., Zaeri, Q. (2009). *Ten Basic Methodological Steps in Genealogical Analysis of Culture; Special Reference to Michel Foucault*, *Journal management system*, 2(7), 7-30 (in Persian).
- Kachuyian, H. (2003), *Michel foucault and the archaeology of knowledge: The History of the Humanities from Renaissance to postmodernity*, Tehran, Tehran University Press (in Persian).
- Karimian, A. (2011), *Student Movement in Iran*, Tehran, Islamic Revolution document Center (in Persian).
- Kasrawi, A. (1944), *The government answers to us*, Tehran, Payman (in Persian).
- keshavarz Shokri, A., et al. (2008), *Exploring the Explanations of the Islamic Revolution of Iran: A Critical Analysis of Some Explanations of the Islamic Revolution*, *Journal of Social Sciences*, 15 (42-43), 13-37 (in Persian).
- Khomeini, R. (2010), *Sahifeh Noor*, Vol. 12 and 21, Tehran: Islamic Revolution document Center (in Persian).
- Khomeini, R. (28 August 1980), *Qom, the center of science, piety, martyrdom and courage*, lecture: Tehran, Hosseinieh Jamaran (in Persian).

- Maki, Hussein (1999), 28 Mordad coup and this subsequent events, Tehran, Elmi publication.
- McGinn, Colin (1999), Knowledge and Reality, New York: Oxford University Press.
- Mohammad Ali Zadeh, H. (2016), Genealogy of Islamicization of Science in Iran (by the end of the First Cultural Revolution), M.A thesis, Shahed University, Faculty of Literature and Humanities.
- Mohammadi, A., et al. (2013), The evolution of the human sciences, Vol. 1, Qom, Ketabe farda
- Mohseni, Manuchehr (1976) Sociology in Iran, International Social Science Journal 22(2): 387-90.
- Mosaddeq, M. (1986), khaterat va Talmats, Tehran, Elmi publications.
- Motahari, Morteza (1994), Sexual Ethics in Islam and in the Western World, Tehran, Sadra Publications.
- Naraghi, E., Ayati, A. (1994), A Review of Social Research in Iran, Tehran, Sokhan Publication.
- Panahi, M. H.(2000), A Study of the Grounds and Objectives of the Islamic Revolution of Iran Based on the Slogans of the Revolution, Journal of Social Sciences, 7 (12), 63-84(in Persian).
- Rahimi, A. (1960), Ganjaneh Daneshvaran, Qom, Documents Center of the Islamic Consultative Assembly (in Persian).
- Ramezani, M. A., Homani, K. (2014), History and Background of Islamic humanities in Iran after the Islamic Revolution, Journal of Epistemological Studies in Islamic University, 18 (1), 3-15 (in Persian).
- Razavi, Reza (2009), The Cultural Revolution in Iran, with Close Regard to the Universities, and it's Impact on the Student Movement, Middle Eastern Studies, 45(1). 1-17.
- Rezaie, M., Kazemi, A., & Taheri Kia, H. (2017). Four days of the existence of university after the Islamic Revolution; From April 19 to April 22, 1980. Journal of Iran Cultural Research, 10(1), 177-200 (in Persian).
- Ritzer, G.(2015), Contemporary Sociological Theory, Tehran, elmi Publications (in Persian)
- Sharafzadeh Bardar, M. (2001), Investigating the factors of different arguments from the goals of the Cultural Revolution with an emphasis on the field of human sciences and the views of the founders of the Cultural Revolution, M.A thesis, and Sociology, Tarbiat Modares University, Faculty of Humanities (in Persian).
- Shariati, A. (1983), Human (Collected Works 24), Tehran, Elham Publications (in Persian).
- Sharif, M. (2005), Gas wins legal hierarchy pervasive cultural revolution even higher. Public Law Research, 7(16), 213-249(in Persian).
- Shirazi, M., Aqahmadi, G. (2010), The archeology and genealogy of Foucault as a method against current historical methods in social sciences, Journal of Sociological Researches, 3 (4), 103-126(in Persian).
- Sobhe, Khosrow (1982). Education in Revolution: Is Iran Duplicating the Chinese Cultural Revolution? , Comparative Education, 18(3): 271-280.

- Soroush, A. K. (2 October 2009), Dr. Abdolkarim Soroush: They say the human sciences are impure (interviews), journal of dialogue, <http://gotvagoo.mihanblog.com/post/75> (in Persian).
- Zibakalam, S. (2014), Introduction to the Islamic Revolution, Tehran, Ravzaneh Publications (in Persian).
- Zibakalam, S. (2016), How the West was Westernized, Tehran, Ravzaneh Publications (in Persian).
- Zonis. M. (1971), the political elite of Iran, Princeton, Princeton University press.